

جمعیت و توسعه

جمعیت عنصر کلیدی در توسعه ملی
(سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی)

دکتر جعفر جوان*

بحث روی جمعیت و توسعه و بررسی روابط متقابل آنها بصورت ساختاری در داخل یک سیستم و چگونگی اثرات متقابل عناصر تشکیل‌دهنده این سیستم‌ها نسبت به هم و در ارتباط با سایر عناصر تشکیل‌دهنده سیستم‌های دیگر که بنحوی از انحاء با هم در ارتباط هستند القاء‌کننده این فرضیه است که آیا:

«جمعیت با تمامی ابعادش می‌تواند بعنوان عاملی مهم در توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی کشورها قلمداد گردد یا مانعی در راه رسیدن به آن و یا فرضیه‌ای بینابین» جواب دادن به سؤال بالا مشکل و خود سؤال قدمتی به بلندای تاریخ تفکر بشری و مورد بحث و منازعه نحل‌های فکری و فلسفی در بستر زمان.

به راستی توسعه چیست که همه خواهان آنند، راههای رسیدن به آن کدامست؟ عناصر تشکیل‌دهنده آن چیست؟ به بیان ساده هم و غم مشترکی است که کشورهای دنیا را به هم نزدیک می‌کند، هدف مشترکی است برای تمامی دولت‌ها و ملل. چیزی که مکاتب مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی در راستای رسیدن به آن در بستر زمان و مکان همدیگر را مورد مذاقه قرار داده و سعی در نفی اصالت و ماهیت همدیگر داشته‌اند.

این در حالی است که عدم توسعه یافتگی عملکرد کشورهای توسعه نیافته را - دست کم در مورد اکثریت آنها - در راه رسیدن و نیل به اهداف توسعه با هم متحد می‌کند. ولی متأسفانه اغلب راه وفاق ملی آنها در راستای اتخاذ سیاستهای همگن برای حصول به توسعه با مشکلات درونی و بیرونی مواجه است.

عناصر تشکیل دهنده توسعه چیست؟ ابعاد مختلف آن کدامست؟ چه عامل و یا عواملی مشترکی این عناصر را به هم پیوند داده و می‌تواند موجب تحکیم بقا و ضامن استواری این پیوند بوده باشد. اقتصاددانان و نظریه پردازان عناصر ترکیبی را در طول زمان تحت تأثیر زمینه‌های فکری و فلسفی خود و منطبق بر آن اهداف مورد نظر، بصورت‌های گوناگونی معرفی و انتظارات متفاوتی از آن داشته‌اند. تأکید بی‌محابا بر منابع و وسایل تولیدی بعنوان عاملی مهم جهت حصول به توسعه کشورهای نادر را مایوسانه در صف طویل حصول به آن قرار داده است و تلاش آنها را در راستای توجیه عقب‌ماندگی خود به طرف طرح مشکل افزایش بی‌رویه جمعیت و تبعات سوء حاصله از آن و عوامل بازدارنده خارجی سوق داده است. ولی آیا ریشه اصلی عقب‌ماندگی این قبیل کشورها در چگونگی عنصر جمعیتی و تحولات آن در داخل و احیاناً تحت تأثیر عوامل مؤثر بیرونی آن نهفته است یا ریشه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی داخلی وابسته به نظام جهانی دارد. مساله‌ای که مکاتب مختلف عمدتاً به دنبال اثبات هستند، نه تأیید حقانیت رشد بی‌رویه جمعیت در توجیه عقب‌ماندگی این کشورها.

تحلیل‌ها و توجیه هرچه باشد رابطه بین جمعیت و توسعه و مسائل و مشکلات تبعی آن نه در داخل مرزهای ملی بلکه در ماوراء آن بصورت فراملی مطرح می‌گردد بطوریکه کشورهای توسعه یافته‌ایکه خود رشد جمعیت کمتری داشته و مسلماً مشکلات تبعی آنها ندارند به دنبال کنترل جمعیت در کشورهای توسعه نیافته از طریق تشویق و دادن کمک‌های بلاعوض برای بهداشت و تنظیم خانواده و تحدید مولید هستند، زیرا خود را در مشکلات سوء حاصله از آن شریک و سهیم می‌دانند. این در حالی است که نظر اکثریت

قریب به اتفاق اقتصاددانان و جمعیت‌شناسان، جغرافیادانان و جامعه‌شناسان جهت رسیدن به یک جمعیت مطلوب را در راستای افزایش درجه توسعه اقتصادی آن کشورها مطرح می‌کنند نه صرفاً تحدید موالید و کاهش جمعیت از طریق اعمال روشهای جلوگیری از بارداری و... این امر امکان‌پذیر نیست مگر از طریق تقسیم عادلانه‌تر ثروت‌های بین‌المللی بین کشورها و ایجاد فرصتهای نسبتاً برابر برای همه کشورها جهت تحقق اهداف توسعه خود از طریق ایجاد بستر مناسب بین‌المللی از راه آفرینش و ایجاد سازمانهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که تحقق این بستر را فراهم نماید.

علیرغم وجود تعاریف زیاد از توسعه، در صورتیکه وجوه افتراق تعاریف متعدد را - البته موارد جنبی - از دیدگاههای مختلف کنار بگذاریم و بر وجوه مشترک آنها تأکید بورزیم توسعه چیزی جز به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر نخواهد بود و آنهم فقط در راستای قدرت تأمین نیازهای اساسی زندگی افراد انسانی، اعتماد به نفس و احساس شخصیت کردن و عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران قرار نگرفتن و بالاخره بالا رفتن دامنه قدرت انتخاب افراد انسانی قابل تحقق است و در حقیقت اهداف توسعه نیز همان سه متغیر بالا یعنی امکان دسترسی بیشتر به کالاهای تداوم بخش زندگی و توزیع گسترده اینها (غذا، مسکن، لباس و پوشاک ...)، افزایش سطح زندگی (بهداشت، درمان، آموزش، ارزشهای فرهنگی و انسانی ...) و بالاخره گسترش دامنه انتخابهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است تا جامعه بتواند با استفاده بهینه و مطلوب از کلیه عناصر تشکیل‌دهنده توسعه، نه تنها رفاه اجتماعی و فردی را در سطح مطلوب تأمین و به کلیه آحاد جامعه گسترش دهد بلکه روز به روز نیز سطح آنرا بهبود بخشیده و تفکر و اندیشه بالنده‌ای را برای کلیه آحاد جامعه فراهم آورد. حال با این مقدمه نسبتاً طولانی جهت ورود به بحث اصلی، تعریف و مفهوم کاربردی‌تری از توسعه می‌تواند کمک شایسته‌ای در تداوم موضوع مورد بررسی یعنی جمعیت و توسعه بکند.

در مجموع می‌توان گفت توسعه فرآیندی است که طی آن بنیانهای اقتصادی،

اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه دگرگون می‌شود که حاصل چنین دگرگونی در درجه اول کاهش نابرابریهای اقتصادی و تغییراتی در زمینه‌های تولیدی، توزیعی و تغییر در الگوی مصرف جامعه خواهد بود.^(۱)

بنابراین بی‌مناسبت نیست که گفته شود برای حصول به توسعه لزوماً باید شبکه‌ای به هم پیوسته، متشکل از مجموعه محصولات و درآمدها، با توجه به کلیه موجودی‌های داخلی، منابع و با در نظر گرفتن وابستگی‌های متقابل با دیگر کشورها پدید آید. بدیهی است برای تحقق این فرایند و نیز به منظور توزیع عادلانه درآمد ملی و بهبود سطح زندگی باید به استقرار ساختار و نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطبق بر شرایط جدید پرداخت و این در حالی است که باید انطباق رفتارها، طرز تفکرها و نقشهای اجتماعی نیز به نوبه خود باید مطمح نظر قرار گیرد، چه توسعه اقتصادی الزاماً متضمن توسعه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی جامعه بعنوان مجموعه‌ای زنده باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین تغییرات و تبدلات نهادی و تحولات اساسی از بنیانهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه از ضروریات راهی است که بایستی در راستای توسعه پیموده شود که این بنیانها شامل:

۱- بنیانهای تأسیساتی

۲- بنیانهای ترجیحاتی

۳- بنیانهای تشکیلاتی

۴- بنیانهای تکنولوژیکی

می‌باشد، که با توجه به مصادیق و شمول بنیانهای مختلف، مشخص می‌گردد که بهبود آنها مستلزم یک سری تغییرات و تحولات ساختاری در کلیه زمینه‌ها و حتی در اعتقادات و باورهای افراد در جامعه است و حصول به توسعه نیز در گرو تحولات همه جانبه آنهاست. بهبود بخشی، موضعی، منطقه‌ای، دست‌کم بعنوان یک نکته مثبت، ولی در مقابل عوامل بازدارنده سایر بنیانها و بخشها، نه تنها با مشکلاتی مواجه خواهد شد بلکه

۱- ازکیبا، مصطفی، جامعه‌شناسی توسعه ص ۱۸ به نقل از فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی ص ۹۰

موجب نابسامانی و هدر رفتن منابع مالی و سرمایه‌ای و نیروی انسانی نیز خواهد بود. با ملحوظ داشتن مطالب بالا جهت گشودن مدخلی بر مطالعه اثرات ابعاد جمعیتی روی تحولات و تغییرات و دگرگونی منتهی به توسعه و اثرات متقابل توسعه در راستای تنظیم ابعاد جمعیتی جهت تکامل و تداوم توسعه - علیرغم وجود بعضی تفکرات نسبتاً متقن دایر بر اینکه جمعیت و رشد آن معلول اثرات اساسی‌تر دیگری در راستای توسعه‌نیافتگی است - بهتر است عوامل و عناصر ترکیبی توسعه را بطور خلاصه یادآوری کنیم. اگر چه عقاید و نظریات گوناگون بوسیله دانشمندان مختلف با زمینه‌های علمی متفاوت و تحت شرایط حاکم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی زمان خود، عنوان شده است ولی در مجموع می‌توان به این جمع‌بندی رسید که می‌شود عناصر ترکیبی توسعه را به ۶ عنصر تفکیک نمود.

۱- جمعیت انسانی

۲- منابع طبیعی، زیست‌اقليم، زیرزمین، سطحی،...

۳- وسایل و ابزار تولیدی

۴- فرآورده‌ها و کالاهای تولیدی (ناخالص داخلی)

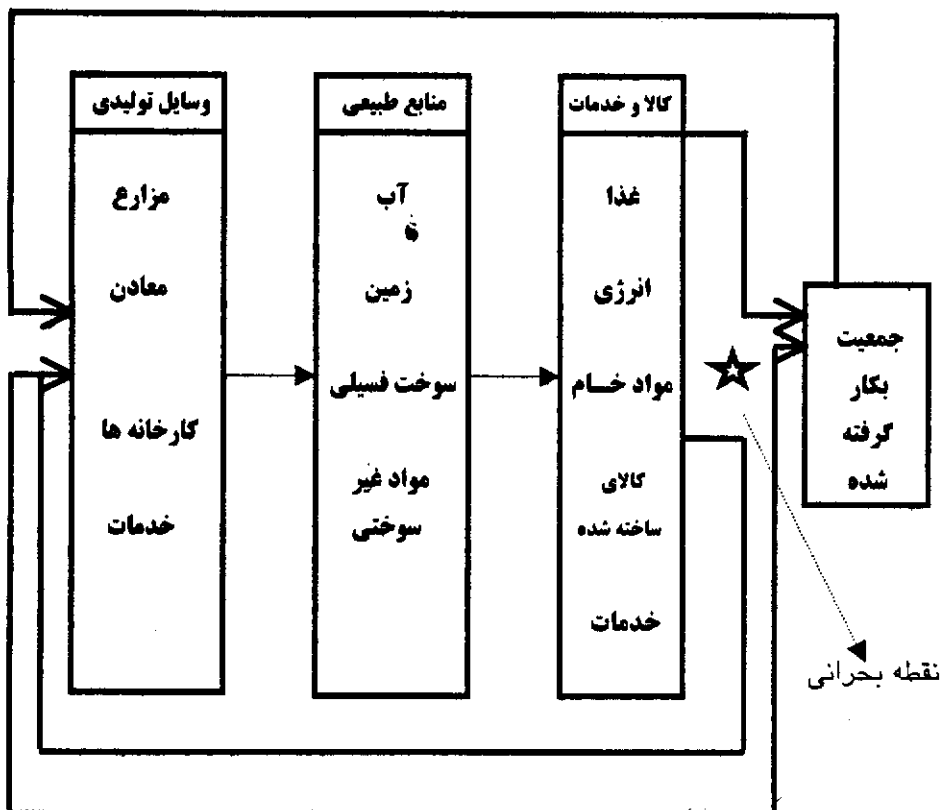
۵- حلقه‌های ارتباطی (جهت ارتباط دادن تولیدات، به مصرف‌کنندگان - مواد اولیه به محل تولید...)

۶- سازمان (هدفش خاطر جمعی از عملکرد مطلوب عناصر)

قبل از توضیح چگونگی ترکیب عوامل و عناصر فوق‌الذکر خود را ملزم به یادآوری این مطلب می‌دانم که اغلب بحث‌های جمعیت و توسعه، توسعه‌نیافتگی و جمعیت... عمدتاً متمرکز در رشد بی‌رویه جمعیت و اثرات بازدارنده آن در تحقق فرایند توسعه... می‌باشد ولی بحث ما در اینجا عمدتاً روی جمعیت و توسعه است نه رشد جمعیت و تبعات آن، بنابراین می‌توان گفت که بحث ما از نظر ماهوی کاملاً متفاوت از هم می‌باشد. همانطوریکه از عناصر و عوامل تشکیل‌دهنده توسعه معلوم می‌گردد، عوامل به دو سری عامل: یکی عامل جمعیتی و سری دیگر عوامل غیرجمعیتی است که بنحوی از

انحاء با جمعیت و در ارتباط با جمعیت تقسیم شده است که دیاگرام صفحه زیر بنحو مطلوب آنرا نشان می‌دهد: (۱)

نیروی انسانی و کاری



با توجه به دیاگرام بالا، جمعیت بکار گرفته شده یا جمعیت فعال با بکارگیری وسایل تولیدی و با استفاده از منابع تولیدی و با توجه به تواناییهای فکری، فنی و خلاقیت‌های علمی خود در چارچوب سیاست‌های تدوین شده ملی یک سری کالا و خدماتی را که

۱- در جمعیت باز باید صادرات و واردات نیز با تمامی ابعاد شرح مدنظر باشد.

همان تولید ناخالص داخلی است تولید خواهد کرد که میزان این تولیدات در درجه اول بطور مستقیم تحت تأثیر توانائیهای (مهارتهای فنی، شغلی، آمادگی روحی و روانی...) جمعیت فعال و در درجه دوم بطور غیرمستقیم تحت تأثیر چارچوب سیاستهای ملی که بستر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن تولید را فراهم می‌کند خواهد داشت. بخشی از حاصل تولید باز هم در چارچوب سیاستهای ملی - تحت الگوی مصرف احتمالی یا ارشادی یا خودخواهانه - به مصرف کل جمعیت انسانی، نه تنها تولیدکننده، رسیده و بخش دیگر یعنی مازاد یا بخش نگهداری شده صرف افزایش توان تولیدی، نوسازی وسایل تولیدی، جایگزین ماشین‌آلات، بالابردن سطح رفاه عمومی و بهبود سطح زندگی، جلوگیری از آلودگیهای زیست محیطی و انهدام منابع طبیعی (تحت تأثیر کارکرد بنیادهای اقتصادی، اجتماعی و گرایشهای سیاستهای ملی) و نهایتاً جوابگوئی به افزایش جمعیت رو به رشد در کشورهای در حال توسعه خواهد شد. که باید بین این دو بخش (مصرف - سرمایه‌گذاری) با توجه به شرایط کلی جامعه و مرتبه و درجه توسعه‌نیافتگی و بقیه عوامل، تناسب مطلوبی وجود داشته باشد که استراتژیهای توسعه تحت عنوان برنامه‌ریزیهای کوتاه‌مدت، بلندمدت و... ناظر بر همین مسأله است که ضمن تأمین درجه‌ای از رشد و توسعه اقتصادی بستر مطلوبی را برای تحولات و تبدلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی فراهم و نیز از بروز هرگونه تشنجات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جلوگیری می‌کند. بنابراین با توجه به مطالب بالا مشخص می‌شود که توانائی و کارآیی و حجم جمعیت بکار گرفته شده فعال، حدی را بر تولید ملی تحمیل می‌کند که فرار از این حد مستلزم اثرگذاری روی جمعیت و بویژه جمعیت فعال و بالابردن روش و بینش و آگاهیهای فنی، مهارت و قدرت تولیدی آن می‌باشد. به بیان ساده‌تر متعادل ساختن ساخت سنی و بافت جمعیت و بالا بردن وجود کیفی جمعیت می‌باشد زیرا هنر تغییری در کم و کیف جمعیت به تغییر در تولید (نحوه، میزان، نوع، انطباق با منابع، الگوی مصرف...) و هر تغییری در تولید نهایتاً به جمعیت فعال منتقل می‌گردد بدیهی است هر هدف اقتصادی، اجتماعی در راستای توسعه همه جانبه خواهان ترکیب خاصی

از جمعیت فعال است (حجم، ابعاد، مهارت، توانائی). چرا که اگر در برنامه توسعه اقتصادی کشورها در صورتیکه عامل سرمایه را نادیده بگیریم - که این امر امکان پذیر بوده و می توان بهاء کمتری به آن داد - به منابع انسانی و یا بهتر بگوئیم به سرمایه انسانی آن کشور بستگی خواهد داشت. در حقیقت هم همینطور است زیرا سرمایه مادی در حال به انحاء مختلف و به راحتی قابل حصول هست ولی سرمایه انسانی بدون سرمایه گذاری های طولانی مدت و نگرش خاص در این مورد هرگز. براسستی اغلب دانشمندان تأکید می کنند که توسعه و دگرگونیهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در کشورهای در حال توسعه همانند کشورهای توسعه یافته نیازمند دگرگونیهای مناسب و بهینه در بسترهایی چون جمعیت، آموزش و پرورش و شهرنشینی و... می باشد.^(۱) بطوریکه مایکل تودارو اشاره می کند احتمالاً، اکثر اقتصاددانان در این امر توافق دارند که آنچه در نهایت خصوصیت و روند توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور را تعیین می کند، منابع انسانی آن کشور است و نه سرمایه و یا منابع مادی آن.^(۲) بدیهی است هدف از منابع انسانی، نه آن منابع انسانی که با تأکید بر بازوی قوی تأمین کننده نیروی انسانی دهه ۱۹۵۰ است بلکه هدف اصلی و عمده از آن، سرمایه انسانی و مغز متفکر انسانی است که طرق حصول به آن بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنابراین با ملحوظ داشتن نقش اصلی و عمده سرمایه انسانی و یا جمعیت فعال بکار گرفته شده در راستای توسعه، مسلماً حجم، وسعت، ابعاد، چگونگی کیفیت و کمیت این نیرو است که درجه رشد و توسعه همه جانبه را مشخص خواهد ساخت. لذا برای کشوری چون ایران که دارای منابع تولیدی غنی و قوی است کمبود کادر متخصص و نیروی کار کارآمد است که می تواند موجب عدم رشد اقتصادی مطلوب محسوب گردد. حتی بررسی وضعیت کشورهای جهان سوم از نقطه نظر مادی، سرمایه، مدیریت و نیروی کار متخصص و آموزش سیستم آموزشی، نه در

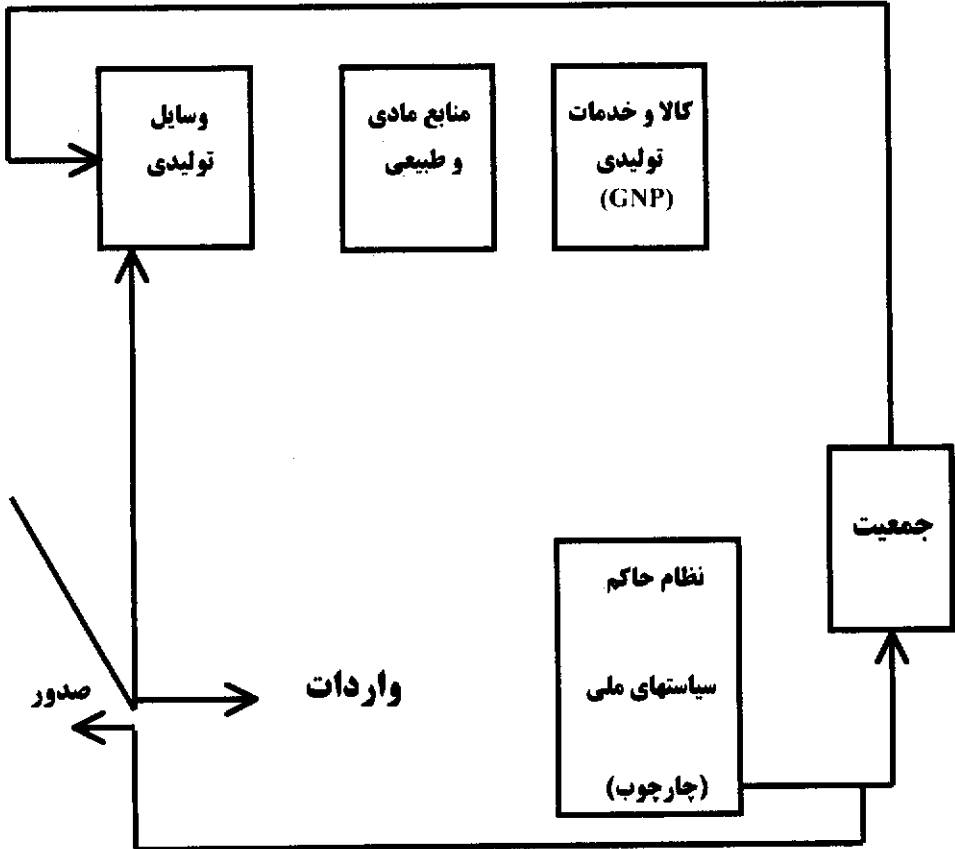
۱- ازکیا، مصطفی، جامعه شناسی توسعه، انتشارات نشر کلمه، ص ۵۱، سال ۱۳۷۸

۲- تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، چاپ ۱۳۷۸، ص ۳۴۴

تمامی آنها بلکه در اکثریت قریب باتفاق آنها، علیرغم کفبود سرمایه انطباق وضعیت مالی آنها در راستای اهداف برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی بشی آسانتر از انطباق ساخت و بافت و کیفیت درونی جمعیت فعال آنها با حوائج انسانی و نیاز به نیروی متخصص جهت برآورد اهداف موردنظر آنهاست. چرا که انسانها نمی‌توانند بسرعت خود را با تغییر جهت برنامه‌ها و نوسانات مالی و پولی هماهنگ کنند. گو اینکه گرایش به کارهای پرمفعت برای مردم کاری است دلخواه ولی تغییر شغل به تبع تغییرات مصرف کار آسانی نخواهد بود و جهت‌جوئی شغلی بستگی تام و تمام به امکانات و توانائیهای فردی و آموزشی و مهارت‌های فنی دارد. ولی آنچه که مسلم است اینست که جمعیت فعال ناگزیر خواهد بود تا حدی از تغییرات مصرف که در نتیجه تغییر و تحولات در جامعه ایجاد می‌شود، پیروی نکند. زیرا هدف اقتصاد نه کار است و نه تولید بلکه هدف نهائی هرگونه فعالیت مصرف‌است. بنابراین کار وسیله تولید و تولید وسیله مصرف است. بنابراین هرگونه تغییر در اهداف نهائی یعنی مصرف، چگونگی مصرف، الگوی مصرف - که بستگی به مفاهیم‌های اتخاذ شده بوسیله سیاست‌های ملی و نگرش کلی جامعه دارد - مسأله ساختمان تولید و ترکیب نیروی کار و جمعیت فعال را نیز تغییر خواهد داد.

بنابراین با برگشت به مدل قبلی، یعنی با ملحوظ داشتن اینکه جمعیت بکار گرفته شده (فعال شاغل) با استفاده از وسایل تولیدی و با بهره‌گیری از منابع طبیعی و سرمایه‌ای مقداری کالا و خدمات را تولید خواهد کرد که بخشی از این تولیدات ناخالص داخلی به مصرف جمعیت انسانی و بخشی دیگر برای بالا بردن تولید ناخالص داخلی بطوری که قبلاً عنوان شد، بصورت کالاهای سرمایه‌ای مصرف خواهد شد. مسأله بسیار مهم و دقیق اینجاست که چه کسی و چه سازمانی چگونگی استفاده از وسایل تولیدی و نحوه بکارگیری و تملک آنها، چگونگی بهره‌گیری از منابع مادی و سرمایه‌ای از نظر حجم، کیفیت، میزان و تعداد، کم و کیف کالاها و خدمات تولید شده و... را و یا در حقیقت چگونگی ترکیب سرمایه، منابع، کار و نیز تعیین حجم و میزان و کم و کیف

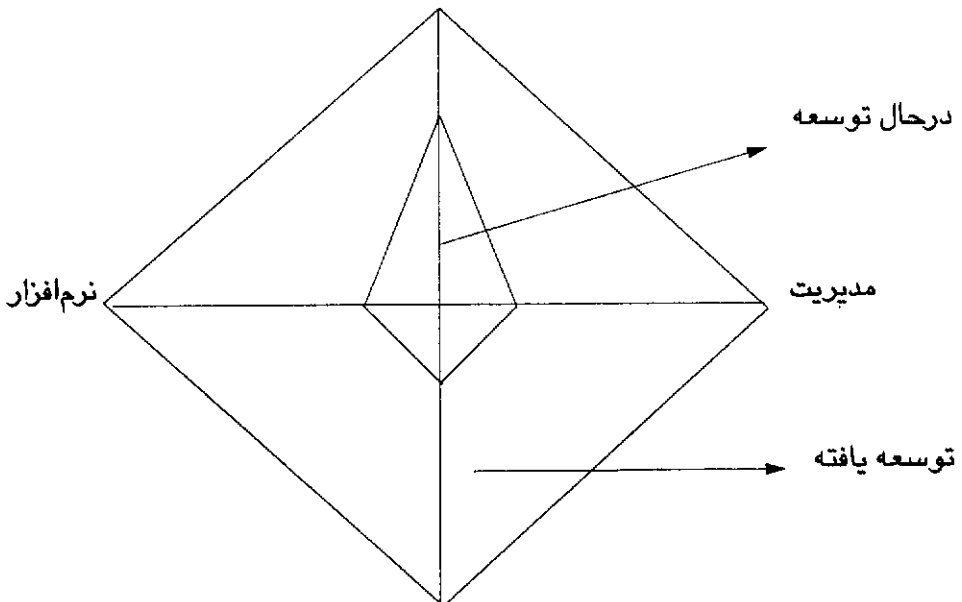
چگونگی مصرف و گسترش آن بین آحاد جامعه و در حقیقت تثبیت الگوی مصرف... را بعهده دارد؟ آیا چیزی جز تبلور اراده و عزم همان جمعیت انسانی در چارچوب سازمانهای تصمیم‌گیری بوسیله طبقه حاکم یا نظام حاکم یا دولت نیست؟



بنابراین در راستای تحقق اهداف توسعه، این نظام حاکم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی بصورت متبلور در دولت یا مدیریت کلان است که چگونگی تقسیم تولید ناخالص داخلی را بین جمعیت انسانی (هزینه کرد) و کالاهای سرمایه‌ای (عمرانی) بعهده دارد و درست نقطه بحرانی و نیز فرق کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه

نیاز در همین نکته نهفته است. چه حجمی از تولیدات به سمت جمعیت و به چه گستردگی در بین آحاد جمعیت و چه حجمی به سوی کالاهای سرمایه‌ای برای سرمایه‌گذاری در چه بخش‌هایی از اقتصاد و به چه صورتی سرازیر می‌شود. مسأله‌ای که برنامه‌ریزیهای ملی و مدیریت کلان کشوری به دنبال آنست. اهمیت این مسأله یعنی مدیریت کلان در حدی است که بعضی از دانشمندان جهت سنجش درجه توسعه‌یافتگی یکی از چهار شاخص موردنظر خود را مدیریت قلمداد می‌کنند و سه شاخص دیگر را سخت‌افزار، نرم‌افزار، اطلاعات می‌دانند این افراد معتقدند که کشورهای جهان سوم اگر بتوانند مدیریت کلان کشاورزی خود را بنحو مطلوب سازمان بدهند از همان تولید ناخالص داخلی کم خود می‌توانند به نحو مطلوبتری استفاده کنند.^(۱)

سخت‌افزار



بنابراین در نتیجه اعمال مدیریت‌های صحیح جایی که ابعاد جمعیتی آن متوازن، ساخت و بافت سنی جمعیت مطلوب، سرمایه‌گذاری روی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای

متناسب و منتهی به کارائی و توانائی بالای جمعیت باشد نتیجتاً بهره‌وری کار بالا و ارزش افزوده کالاها و خدمات بالا و مسأله تولید ناخالص داخلی بیشتر خواهد بود که در نتیجه آن نه تنها توانائی سرمایه‌گذاری روی بقیه بخش‌های غیرجمعیتی به منظور تأمین رفاه همگانی مداوم و گسترده بیشتر خواهد شد، بلکه سرمایه‌گذاری جهت بهینه‌سازی خود جمعیت نیز انجام خواهد گرفت و هرچه روی جمعیت سرمایه‌گذاری بیشتری صورت پذیرد نه تنها میزان تولید را همانطوری که قبلاً اشاره شد بالا خواهد برد بلکه نسبت به سرنوشت خود و مشارکت در امور مربوط بخود، تقسیم عادلانه‌تر درآمد ملی از طریق ایجاد فرصت‌های نسبتاً متناسب برای همه افراد و بالاخره در توزیع نسبتاً هماهنگ درآمد ملی از خود انعطاف بیشتری نشان خواهد داد و زمینه‌ها و بستر تحولات مطلوب را برای تحقق اهداف توسعه ملی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) و رسیدن به یک زندگی لذت‌بخش توأم با سلامتی و اوقات فراغت مطلوب هموار خواهد ساخت. بنابراین ملاحظه می‌شود که منابع انسانی و سرمایه انسانی است که در نهایت خصوصیت و روند توسعه کشورها را تعیین می‌کند نه سرمایه و نه منابع مادی لذا میتوان عنوان کرد که در اینصورت مکانیزم اصلی و نهادی برای توسعه، بالا بردن دانش و بینش و آگاهی انسانی از طریق نظام آموزشی رسمی هر کشور است که اغلب کشورهای جهان سوم رمز اصلی توسعه ملی را در گسترش کمی فرصت‌های آموزشی می‌دانند. ولی یادآوری این مطلب ضرورت دارد که بنظر اغلب دانشمندان علیرغم تأکید زیاد کشورهای جهان سوم به گسترش کمی نظام آموزش همگانی و صرف میلیاردها دلار هزینه آموزشی چندان مفید فایده نبوده و وضع و حال جمعیت آنها نیز چندان بهبود نیافته است^(۱). حتی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه این آگاهی نیز بوجود آمده است که گسترش آموزش رسمی همیشه معادل یادگیری نیست و توجه صرف دانش‌آموز و معلم به کسب مدرک تحصیلی ابتدائی و حتی عالی‌تر، که فرد را جهت اشتغال در بخش نوین شهری تربیت و از بکار گرفته شدن منابع کمیاب از

فعالیت‌های اجتماعی مولدتر جلوگیری می‌کند (بعنوان نمونه اشتغال مستقیم) لزوماً با بهبود کارآیی تحصیل کرده‌ها همراه نبوده و چه بسا به جای آنکه محرک توسعه ملی باشد مانع و سد راه آن می‌شود. بنابراین نظام آموزشی کشور، برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری، انتخاب و گزینش، انتخاب رشته تحصیلی و... شدیداً فرایند توسعه را تحت تأثیر قرار داده و همانطوریکه قبلاً عنوان شد، از آن (توسعه) نیز متأثر خواهد شد. زیرا بالا بردن سطح و درجه تحصیلی در نواحی روستائی امکان پیدا کردن شغل را - وقتی آموزش وسیله‌ای برای دسترسی بهتر به مشاغل باشد - محدود و موجب مهاجرت‌های شهری، و عدم توانائی در انطباق نیازهای اقتصادی و مهارت‌های فنی و تحصیلی، موجب گسترش سطح بیکاری به سطوح بالای تحصیلی و... شده و نتیجه آن شروع دور و تسلسل باطل و معیوب بین توانائی جمعیت در بالا بردن توان تولیدی و عدم توان تولیدی در روی سرمایه‌گذاریهای لازم ملی و روی جمعیت است و نهایتاً اینکه آموزش رسمی بعنوان نهادی ملی برای توسعه از طریق تجهیز نیروی انسانی و تبدیل آن به سرمایه انسانی با سئوالات اساسی از قبیل:

- چگونگی اثر آموزش در ساخت و خصوصیت رشد اقتصادی

- چگونگی اثرگذاری نرخ و ساخت و خصوصیت رشد در ماهیت نظام آموزشی

- نقش آموزش و نظام آموزشی در رشد نابرابری یا کاهش آن

- چگونگی نقش آموزشی در تشدید مهاجرت‌های داخلی و خارجی و بیکاری، حتی بیکاری تحصیل‌کرده‌ها

- نقش آموزش به ویژه آموزش زنان در تعیین اندازه مطلوب خانواده و بالاخره سخن آخر

- نقش آموزش در روند و جریان توسعه کشاورزی و روستائی که عمده فعالیت‌ها و اکثریت ساکنین کشورهای جهان سوم در بخش کشاورزی و زندگی روستائی را تشکیل می‌دهد مواجه بوده است.

در انتهای بحث شاید بی‌معنی و نامأنوس جلوه کند که ما مجدداً مطرح کنیم که نقش

عامل جمعیتی یا انسانی در توسعه چیست، اثرات متقابل درجه رشد و توسعه برای ابعاد جمعیتی چیست و چگونه حصول به درجه‌ای از توسعه‌یافتگی به چه صورتی است. بعبارت دیگر حصول به توسعه مستلزم ابعاد متوازن جمعیتی و... است و ابعاد جمعیتی جز از طریق توسعه، متوازن نخواهد شد. بنابراین جواب به این سؤال شاید با کمی تأمل به همان اندازه مشکل باشد که پاسخ به سؤال مرغ جلوتر است یا تخم مرغ. و همینطور است تأکید بر اینکه اگر حتی کشورهای در حال توسعه واقعاً بخواهند در مسیر توسعه قرار بگیرند با وجود ممانعت‌های خارجی و بین‌المللی و مشکلات ساختاری داخلی و عوامل بازدارنده نهادی، آیا دسترسی به مکانیزم‌های توسعه امکان‌پذیر است یا نه. بعبارت دیگر توسعه یا درجه‌ای از توسعه حقیقتاً دست‌یافتنی است یا نه؟ و چه نهاد و سازمان و اشخاصی می‌توانند حصول به آنرا تأمین و تضمین نمایند؟ اغلب دانشمندان در این راستا - صرف‌نظر از بحث‌های ایدئولوژیکی در راستای تبیین و توجیه پیدایش حکومتها و دولتها و... - با ملحوظ داشتن شرایطی حصول به توسعه را ممکن و در این راستا نقش دولت، حاکمیت، نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا هر آن چیزی که بعنوان نماینده جامعه و مغز متفکر آن یعنی دولت را در فرایند توسعه اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و حتی بعضی از علمای توسعه، جامعه‌شناسان، جغرافییدانان، اقتصاددانان نقش دولت را در راستای توسعه، حصول به آن یا بازدارندگی از آن، به دلیل سیاست‌گذاریهای مناسب یا نامناسب در مراحل مختلف توسعه بعنوان یکی از شرایط و اصول ثابت - حتی بعضی‌ها قاطع - مطرح می‌کنند. اصولی که بعنوان اصول هفتگانه ثابت توسعه مطرح شده از این دست هستند.^(۱)

- توانائی فکری و قدرت سازماندهی هیأت حاکم

- علم‌گرایی در جامعه

- نظم

۱- روزبهان، محمود، مبانی توسعه اقتصادی - به نقل از توسعه اقتصادی جهان سرور و نظام بین‌المللی، نشر سال ۱۳۶۹، تألیف دکتر محمود سریع القلم.

- آرامش اجتماعی

- نظام قانونی

- نظام آموزشی پویا

- فرهنگ اقتصادی

در هر حال دیر یا زود هر جامعه‌ای به روند تکاملی خود علی‌رغم وجود عوامل بازدارنده داخلی و خارجی ادامه خواهد داد. طبیعت، افراد، جوامع دیگر، ممکن است مانع و سد راهش شوند ولی جامعه به تحولات خود در راستای رسیدن به ارزشی که نیازهای طبیعی بشر را پاسخگو باشد ادامه خواهد داد.

بنابراین می‌توان بعنوان سخن نهائی طرح کرد که جمعیت بعنوان عنصر کلیدی توسعه، در صورتیکه بنحو مطلوب از کلیه جهات سازمان یافته باشد و خود خواهان توسعه باشد، می‌تواند قلمداد گردد.